

## واکنشی انسانی در برابر حکم قصاص

دریغا که سرنوشت جامعه انسانی و انسان قرن بیست و یکم را هنوز هم احکام قصاص و فرهنگ و خوی انتقام کشی و برادرکشی و «شستن خون با خون» رقم می زند. دریغا که تمامی دانش تکنیکی و علمی و دستاوردهای تئوریک انسانی تاکنونی بشر، اسیرچنگال نظام جهانی پوسیده و گنبدیده ای شده که امکان عروج دوباره اخلاق بربرمنشی و رفتار مدفون شده تاریخی را فراهم می کند. سرمایه تشنه همیشگی خون و جان انسان، دیری است به مرحله ای رسیده که اگر چاره ای عملی در برابرش نباشد کل جامعه بشری را به بربریت و قهقرا خواهد بُرد. سرمایه برای حفظ خود با شیطان هم؛ و نیز با همان خرافاتی که روزی خود در برابرش ایستاده بود عقدهمخوابگی بسته و خواهد بست.

اگر ظهورنامیمون و غیرمنتظره حکومت های استبدادی قرون وسطایی و ناهمخوان با مظاهرتمدن مدرن، وجه گمیک و کابوسی تاریخ را نشان می دهد، ماندگاری و جان سختی آن ها وجه تراژیک آن را در واقعیتی ملموس و تلخ و سنگین به جامعه انسانی تحمیل کرده و آن را به نابودی می کشاند. آن چه که این حکومت های نوظهور را از اسلاف قرون پیشین خویش متمایز می سازد، تنها جنبه کمدی زمان ظهور اینان و توان و امکان شان در نابودی دستاوردهای تاکنونی بشر و به عقب بردن جامعه می باشد. وگرنه ماهیت یکسان استبدادی- طبقاتی این حکومت ها عامل اصلی تراژدی های فاجعه بار انسانی در طول تاریخ جوامع طبقاتی بوده است. تناقض گل و گشادی جامعه مدرن با تن ناموزون و ناسور و فرتوت آنان است که کمدی کابوس واری را کنار تراژدی واقعی می نشاند.

وجه اشتراک کلیه حکومت های مذکور، پنهان نگه داشتن بیشتر و زیرکانه تر نقش مستقیم شان در حمایت و حفاظت از حاکمیت طبقه مسلط اقتصادی، از طریق بزک کردن چهره خود زیر نقاب و آرایش توده پسند، و نیز جلب اعتماد توده ها و جذب آنان توسط احکام و ابزار ایدئولوژیکی مؤثرتر و بانفوذتر از قدرت اسلحه است؛ که ظاهراً داوطلبانه هم صورت می گیرد. در کانون مرکزی قدرت غالب چنین حکومت هایی، دستگاه های ایدئولوژیکی صدور احکام اخلاقی و قضایی، و به اصطلاح مورالیزه کردن

مورد نظر روابط اجتماعی دست بالا را دارند؛ که از روابط داخلی بسیار پیچیده و ظریف هیرارشی هم برخوردارند. فلسفه ایدئولوژیک - سیاسی اینان اگرچه در نهایت همچون حکومت های متعارف خلص بورژوازی، حفظ کلیت بورژوازی است اما به جای آن که این حکومت ها را به ظاهر میانجی مابین طبقات اصلی جامعه وانمود کند، آن ها را علناً و رسماً (حداقل تا مدتی) منجی و مدافع «ملت»، «امت» یا «تیره» و از این قبیل معرفی می کند. هم عناصر اصلی و هم عناصر دست چنم این حکومت ها، بسته به موقعیت و جایگاه هیرارکی که دارند، اگر نتوانند به سرعت و یک شبه جای بورژواها را بگیرند، می توانند حداقل با تکیه بر پشتوانه «مشروعیت» عمومی و فاکتورهای «قانونی» و شبهه قانونی که در اختیار دارند، شریک پرزورخوان گسترده بورژوازی شوند؛ و خود را یک پا بورژوا، گیرم بورژوازی پشت کوهی بدانند.

حکومت اسلامی ایران نمونه ای از این حکومت های استثنایی بوده که از پس یک انقلاب عمیقاً توده ای به ظهور رسید و با تکیه بر پشتوانه اجتماعی-تاریخی و نیز برتری مانورهای ایدئولوژیک اش در جلب اعتماد توده ها، قدرت را به چنگ آورد و در قالب یک حکومت نامتعارف بورژوازی، بیشتر از آن که حکومت خود بورژوازی قادر باشد، به خدمت بورژوازی درآمد. در واقع بورژوازی ایران که هرگز از یک رمق سیاسی لازم برای حکومت کردن برخوردار نبوده، تن به عقب نشینی های موقتی و ابتدایی در برابر این حکومت نوپا داد تا درپناه امن همین ها خود را بازسازی و تحکیم نماید.

توده ها برای رهایی از بندها به پا خاسته بودند، اما در چشم به هم زدنی اسیربندهای بیشتر و زمخت تر و ضخیم تر گردیدند. دستگاه مافیایی ایدئولوژیک - «قضایی» حکومت، یعنی بورژوا شده های پروار و سیری ناپذیر رانتخوار، کانون مرکزی و محور اصلی تصمیم گیری های کلان و اساسی و جهت دهی اخلاق و فرهنگ عمومی مورد نظر حکومت بوده و می باشند. به موازات تحکیم پایه های قدرت حکومت، اخلاق والای همبستگی و انسان دوستی دوران انقلاب به سرعت فروکش کرد و تحت تبلیغات حکومتی به برادرگشی و خواهر فروشی و خبرچینی از همکار و همسایه و غیره تبدیل شد. برای تداوم حکومت، طبعاً لازم بود از سیاست و ایدئولوژی شروع کرد. انتقام کشی و نسل کشی دگراندیشان و مخالفان سیاسی و مبارزان کارگری و هنری در دستور کار قرار گرفت و به شدت عملی گردید. هدف اصلی، اما پنهانی ترویج و تبلیغ خو و کیش کینه ورزی و انتقام گیری و اخلاق قرون وسطایی «شستن خون با خون» و «چشم در برابر چشم»، برهم زدن همبستگی توده ای و طبقاتی؛ و رو در رو قرار دادن توده ها با هم، که خود قربانیان اصلی سیاست های اجتماعی ضد انسانی رژیم هستند، بوده و می باشد. خلاصه کنم که

خشونت و خونریزی و انتقام‌گشی و جا انداختن سنگسار و حلق آویز کردن انسان‌های قربانی تبعیض نظام در کوچه و خیابان، و نیز افزایش هلهله‌نوب شدگان این فرهنگ و بسیج بیشتر سیاهی لشکر، سیاست‌همیشگی و فعال «فرهنگ‌سازی» رژیم بوده است.

با این همه و علیرغم سرکوب طبقاتی- توده‌ای همه‌جانبه، اما مقاومت طبقاتی- توده‌ای هم در ابعاد گوناگون گسترش یافته است. مقاومت در اعماق و «پایین» وجود دارد و اگرچه تا انکشاف به مرز مبارزاتی هنوز نمی‌مانده اما آهسته و پیوسته پیش می‌رود؛ و خرده‌بورژواهای خوش‌نشین مدعی را که «مبارزه طبقاتی» را در پستوی خانه‌ها جستجو می‌کنند، یا آن را اسم رمز عزلت‌گزینی و انحلال طلبی خود قرار داده‌اند، دچار گیج‌سری کرده است.

توده‌های عاصی و معترض به وضعیت اقتصادی- معیشتی و سیاسی- اجتماعی درگیر در آن، به مقاومت نیز در برابر ایدئولوژی و فرهنگ تبلیغی حکومت برآمده‌اند. توده‌ها به درستی درک و لمس کرده‌اند که آن چه بر آنان می‌گذرد چیزی جز عواقب سهمگین وجود چنین حکومتی نمی‌تواند باشد. آنان از به‌کارگیری ابتکارات متنوع هنری و فرهنگی در کارخانه و محیط زیست و کودکستان گرفته تا واکنش به- و مقاومت در برابر احکام قضایی، نارضایی خود ب‌روز می‌دهند و راه خود می‌روند. نفرت عمومی از سنگسار و روگردانی گسترده توده‌ای از آن، زیرپای رژیم را داغ کرد؛ و حالا چندی است که موج بخشش «قاتل»ها توسط خانواده «مقتول»ها روند رو به رشد مقاومت در برابر فرهنگ حکومتی انتقام‌گشی و همدیگرگشی را به نمایش گذاشته است. مادری داغدار به بالای سکوی دار می‌رود و سوزش داغ دل را با یک سیلی بر صورت «قاتل» می‌نوازد تا بتواند طناب دار از گردن او برگیرد و او را از مرگ برهاند. او اگر به فرض هم نمی‌دانست، اما به حتم حس و لمس می‌کرد که هم‌فرزند مقتول و هم قاتل فرزندش، هر دو خود از قربانیان بی‌شمار نظام بربریت عمیقاً تبعیض‌آمیز حاکم‌اند که راه چاره‌اش به هیچ وجه ریختن خون‌های بیشتر نیست. او با این سیلی نمادین، در واقع سیلی واقعی را بر صورت بانیان اصلی فاجعه و تراژدی اجتماعی- انسانی فرود آورده و طناب دار را بر گردن نظام مسئول و قاتلان واقعی، که با واکنش مسئولانه این مادران و خانواده‌ها لرزه بر اندام‌شان افتاده، می‌اندازد. این نوع واکنش‌های انسانی و مقاومت‌های فرهنگی می‌بایستی تبلیغ و تشویق گردند. این رفتارها نیاز چندانی به جایزه ندارند. جایزه حقیقی در حقیقت همان تأثیر مثبت و توده‌ای و نافرمانی در برابر فرهنگ «خونخواهی» حکومتی است.

مقاومت و مبارزه طبقاتی- توده ای محدود به یک عرصه و حوزه نمی شود و تمامی ابعاد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فلسفی و فرهنگی و ایدئولوژی را شامل می شود. این مهم در شرایط و وضعیت حکومت استثنایی سرمایه و ایدئولوژیکی ای که استحکام پایه های حکومت اش را در بسیج توده ها می بیند دارای برجستگی خاصی می باشد. مبارزه طبقاتی در اعماق و پایین؛ وعمودی و افقی، پیوسته در جریان است و هیچ سختی با افکار مغشوش و شعارهای «رادیکال» خرده بورژواهای راه گم کرده و نشسته بر بُرج عاج که تصوّرشان از کارگر جز یک روبات صنعتی بی مغز نیست، ندارد. مقاومت و مبارزه طبقاتی حقیقی در محیط کار و زیست توده ها با صلابت پیش می رود؛ و هیچ اعتنایی به آنان که آن را مژه دهان بعد از گیلان شراب شان، یا نشئه گی دود سیگارشان در کافه ای و یا لختی چاق کردن چپقی پُشت قهوه خانه ی مش کرم می انگارند، ندارد. این کوتوله خرده بورژواهای سرگردان که حداکثر «خدمت»شان تحریف تئوری انقلابی بزرگان و تکرار و انتزاع گفته های آنان و تقلیل شان به آیه های موعظه گری می باشد، شانه های کارگران را تنها برای بالا رفتن از نردبان جاه طلبی های خود می خواهند. به قول تروتسکی در اشاره به مدعیان در انقلاب کبیر اکتبر: «..در این جا با ابتکار دیرین رادیکال ها رو به رو می شویم که همیشه از مبارزه انقلابی دور می ایستند، اما در همان حال خود را برای چیدن میوه های انقلاب آماده می سازند....».

در پی ساختن جامعه و الایی باشیم که در آن اساساً نیازی به هیچ دستگاه «قضایی» نباشد.

سعیدآوا.... اردیبهشت ۱۳۹۳